



# ایده‌ها را تمام کن!

**بس**



کد: ۹۵۱۰۴۱۵

امین شکور پور  
خبرنگار و محقق  
اجتماعی

من حامد ثقفی هستم. متولد ۲۴ مردادماه سال ۱۳۶۳ در تهران. فرزند آخر خانواده هستم و دو برادر دارم. مادرم خانه‌دار و پدرم کارمند بازنشسته حسابداری بود. ۲۶ ساله بودم که پدرم را از دست دادم و این تلخ‌ترین حادثه زندگی‌ام بود؛ اما پس از آن دیگر هیچ‌چیزی برایم سخت و تحمل‌ناشدنی نیست و من همواره زندگی را ساده می‌گیرم.

شش، هفت ساله بودم که پدرم اتومبیلش را فروخت و با پولش یک کامپیوتر Amiga و یک موتورسیکلت خرید. او در شرکتی با سیستم سنتی کار می‌کرد؛ اما موفق شد سیستم دفتری آن‌جا را به سیستمی کامپیوتری تبدیل کند و بدین ترتیب، به بالاترین جایگاه ممکن در شرکت دست یافت.

پدرم هر ماه مجله «علم و الکترونیک و کامپیوتر» را می‌خرید و ما سه برادر هم برای زودتر خواندن آن، با یکدیگر رقابت می‌کردیم. در اصل، پدرم عاشق تکنولوژی‌های روز بود و به همین دلیل، ما با کامپیوترهایی از نوع کمودور ۶۴ آشنا شدیم. شش، هفت ساله بودم که پدرم پیشنهاد داد هر سه برادر پس‌اندازمان را از

محل جمع‌کردن عیدی‌های نوروزی روی هم بگذاریم و مابقی هزینه را هم پدرم تقبل کند تا این کامپیوتر برای هر سه ما خریداری شود.

در این نوع کامپیوترها، اطلاعات و بازی‌ها روی نوار کاست‌های قدیمی ذخیره می‌شد. ما با این کامپیوتر بازی می‌کردیم و حتی گاه برنامه‌نویسی‌های ساده انجام می‌دادیم. مدتی بعد، پدرم کامپیوتر دیگری خرید که اولین مدل از کامپیوترهای امروز PC بود. رفته‌رفته این موارد باعث شد که من به‌شدت به کامپیوتر علاقه‌مند شوم. در آن زمان، بزرگ‌ترین تفریح من انجام‌دادن بازی فیفا بود!

در دوران مدرسه، درس خوب نبود. از این رو، بنا بر عرف آن دوران، به دبیرستان کارودانش رفتم و در رشته کامپیوتر مشغول به تحصیل شدم. در آن زمان، کار با اینترنت، ایمیل و کامپیوتر به‌تازگی رواج پیدا کرده بود. از این رو، هم‌زمان با آغاز تحصیل، این قبیل کارها را به چندین شرکت آموزش می‌دادم و از این راه، مقداری پول پس‌انداز کردم. مادرم نیز پس‌اندازم را با خرید سهام برایم سرمایه‌گذاری کرد.

دقیقاً فردای روزی که دیپلمم را گرفتم

و پس از انجام‌دادن مصاحبه‌های موفق، به استخدام واحد انفورماتیک سازمان صداوسیما درآمدم. نکته جالب این‌که حدود یک ماه بعد از شروع به کارم، تازه به سن قانونی و هجده سال تمام رسیدم! در همان زمان، عاقبت کنجکاو‌های دوران جوانی کار خودش را کرد و من به خرید و فروش سهام علاقه‌مند شدم و در مقطعی کوتاه با چند خرید و فروش کوچک در بازار سهام سرمایه‌ام را چند برابر کردم.

یک‌سال‌ونیم در صداوسیما کار کردم؛ اما در کنکور پذیرفته نشدم. به همین دلیل، زمان اعزامم به خدمت فرا رسید و من خودم را برای اعزام آماده کردم؛ اما در این دوران، اتفاقی دیگر افتاد و قانون معافیت خدمت به دلیل مسئله چاقی و لاغری به مدت دو ماه اجرایی شد و من از خدمت سربازی معاف شدم. چند روز بعد هم نتایج جدید کنکور منتشر شد که بر اساس آن، من در دانشگاه آزاد بهشهر در رشته کامپیوتر پذیرفته شدم. پس از این اتفاقات، با بخشی از سود سهامم فوراً یک لپ‌تاپ خریدم و راهی دانشگاه شدم. در همان زمان هم با لپ‌تایم وب‌سایتی در زمینه «گفتگوی آنلاین بورس» ساختم و با جذب تبلیغات، درآمدهایی به‌دست

من با جان و دل تمام آنچه در ذهن دارم اجرایی می‌کنم. در هر مقطع، وقتی می‌خواهم کاری را انجام دهم، با نهایت انگیزه آن را انجام می‌دهم و کار را تمام می‌کنم. پیش از تأسیس آموزشگاه، وقتی در حال کدنویسی سیستم ثبت‌نام بودم در حدود دو ماه شبانه‌روز و بی‌وقفه کار می‌کردم و در نهایت، بعد از ۳۶ ساعت تحمل بی‌خوابی موفق شدم سیستم راه‌اندازی کنم.

آوردم. چندی بعد این وب‌سایت به پربیننده‌ترین وب‌سایت بوری ایران تبدیل شد و تا امروز هم یکی از پربازدیدترین سایت‌ها در حوزه بازار سرمایه و بورس ایران است.

از طرف دیگر، در دانشگاه کار دانشجویی انجام می‌دادم و طراحی و نگهداری سایت دانشگاه را برعهده داشتم. به همین دلیل، کمترین شهریه ممکن را پرداخت می‌کردم. در نهایت تحصیلات را تا مقطع کارشناسی ادامه دادم و به تهران برگشتم.

در تهران، هم‌زمان در چندجا کار می‌کردم. پس از مدتی، آموزشگاه «تالار بورس» را تأسیس کردم که هم‌اکنون نیز بیش از ده نفر مدرس و پرسنل در آن مشغول به فعالیت‌اند؛ همچنین در این سال‌ها تعداد بسیار کثیری دانشجو در دوره‌های تخصصی آموزش بورس در این آموزشگاه شرکت کرده‌اند.

در حال حاضر، هم در بورس سرمایه‌گذاری می‌کنم و فعالیت دارم، هم در آموزشگاه مشغول نوآوری‌های تازه برای فرهنگ‌سازی هر چه بیشتر بورس و بازار سرمایه هستیم.

من با جان و دل تمام آنچه در ذهن دارم اجرایی می‌کنم. در هر مقطع، وقتی می‌خواهم کاری را انجام دهم، با نهایت انگیزه آن را انجام می‌دهم و کار را تمام می‌کنم. پیش از تأسیس آموزشگاه، وقتی در حال کدنویسی سیستم ثبت‌نام بودم در حدود دو ماه شبانه‌روز و بی‌وقفه کار می‌کردم و در نهایت، بعد از ۳۶ ساعت تحمل بی‌خوابی موفق شدم سیستم راه‌اندازی کنم.

من همیشه از خود می‌پرسم: «چرا اکثر افراد موفق نمی‌شوند و تغییری در زندگی‌شان رخ نمی‌دهد؟»

برای جواب به این سؤال باید چند راز را با شما در میان بگذارم: راز اول: بنا بر آنچه تاکنون گفتیم برای کسب موفقیت باید کار مورد علاقه‌تان را انجام دهید، آن را تا انتها دنبال کنید و هیچ‌گاه در میانه راه، پیش از به سرانجام رسیدنش، آن کار را رها نکنید؛ اما بیشتر افراد هیچ‌وقت یک ایده یا کار را تا انتها انجام نمی‌دهند! راز دوم: اگر شما شخصی باهوش و سرشار از ایده هستید و ده‌ها ایده خوب برای موفقیت دارید، مراقب باشید! چون هرگز فرصت نمی‌کنید که همه کارها را با یکدیگر انجام دهید. در اصل، شما باید تمام ایده‌هایتان را دور بریزید و فقط یکی را انتخاب کرده و آن را دنبال کنید. در این بین، سعی کنید بهترین ایده را انتخاب کنید، روی همان مورد تمرکز کنید و تا انتها آن را دنبال نمایید. اگر هم شکست خوردید، هیچ‌اشکالی ندارد، ایده جدیدی را پی می‌گیرید. پس امروز بنشینید و همه ایده‌هایتان را لیست کنید و شروع کنید به خط‌زدن تک‌تک آن‌ها و در نهایت، انتخاب بهترین گزینه.

راز سوم: یعنی، مهم‌ترین رازی که آن را با شما در میان می‌گذارم: «مغز انسان به دنبال آرامش است.»

هربار که داستان موفقیت فردی را می‌خوانید، بی‌شک چند نکته در آن پیدا می‌کنید و به خودتان می‌گویید: «من به فلان دلیل نمی‌توانم این کار را انجام دهم... من مثل او نیستم.» برای مثال، شاید هنگام خواندن داستان زندگی من با خودتان گفته باشید: «مادر این شخص یک روز برایش سهام خرید یا پدرش مجله «کامپیوتر» را برایش تهیه کرد؛ اما هیچ‌وقت کسی این کارها را برای من نکرده است؛ حتی من مشکلات زیادی در خانه داشتم.» اما شما با این حرف‌ها و جملات، فقط خودتان را برای زحمت‌نکشیدن گول می‌زنید و ذهنتان را در آرامش قرار می‌دهید. مغز شما به

دلیل این‌که او را تحت فشار قرار نمی‌دهید به شما پاداش می‌دهد. در نتیجه، شما آرامش خواهید داشت؛ برای مثال، هنگام تماشای تلویزیون، ما کمترین فشار را به مغزمان می‌آوریم. در نتیجه احساس آرامش می‌کنیم. در زندگی‌ام، سفرهای بسیاری رفتم؛ اما هر بار که تصاویر آن‌ها را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کردم یکی از دوستان برایم پیام گذاشته که: «تو همیشه در سفری پس کی کار می‌کنی؟» و من به او پاسخ دادم: «من بیشتر مواقع مشغول کار کردن هستم، آن‌هم با جدیت فراوان و البته به‌موقع هم به تفریح می‌پردازم.»

در نهایت پیشنهاد می‌کنم علاقه‌هایتان را دنبال کنید و در هر شرایطی، فقط از زندگی لذت ببرید. زندگی کوتاه است؛ پس به‌خوبی از آن استفاده کرده و خوب هم بهره ببرید. شاد و سلامت باشید.

